Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

Vol. 55, No. 2: Issue 133, Summer 2023, p.9-29

Online ISSN: 2538-3892

Print ISSN: 2008-9139

Receive Date: 16-09-2019 Revise Date: 02-11-2019 Accept Date: 12-01-2020

DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v54i1.82332

Article type: Original

Investigating the Realization of Financial Affordability in Unstable Property

Dr. Seifollah Ahadi, Assistant Professor of Azarbaijan Shahid Madani University

Dr. Mohammad Taghi Fakhlai, Professor at Ferdowsi University of Mashhad (corresponding author)
Email: fakhlaei@um.ac.ir

Dr. Mohammad Hassan Haeri, Professor at Ferdowsi University of Mashhad

Abstract

The obligation of Ḥajj for the oblige is conditioned not only by fulfilling the general conditions of the duty and having the power to travel the path, but also by affording the trip expenses and to support the family until the return. Sometimes a person finds an unstable ownership of the amount of money that is sufficient to perform Ḥajj, which is subject to deterioration. In this regard, it is important to decide whether such a person is eligible for the title of Mustaṭīʿ (capable) or whether unstable property is an obstacle to achieving financial affordability?

Different perspectives are discussed regarding this issue. After analyzing and examining the evidence and opinions of the jurists by applying a descriptive-analytical method, the study concluded that the criterion for the realization of financial ability is the presence of two elements: the owner's permission to occupy and the knowledge of the non-destruction of his ownership. Based on this, in cases of unstable property where these two elements are present, the title of financial affordability and the obligation of Ḥajj are fulfilled, and in cases where one of these two elements or both are missing, affordability is not achieved.

Key words: financial ability, unstable property, conditions for Ḥajj, non-destruction of ownership.

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/

سال ۵۵ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۳۳ - تابستان ۱۴۰۲، ص ۲۹ - ۹

شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸

شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۲۵ تاریخ بازنگری: ۱۳۹۸/۰۷/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۲۲

نوع مقاله :پژوهشی

DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v54i1.82332

بررسی تحقق استطاعت مالی در ملک متزلزل

دکتر سیف اله احدی

استادیار دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

دکتر محمد تقی فخلعی(نویسندهٔ مسئول)

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

Email: fakhlaei@um.ac.ir

دکتر محمد حسن حائری

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

وجوب حج بر مکلف افزون بر تحقق شرایط عمومی تکلیف و داشتن قدرت بر پیمودن مسیر، به حصول استطاعت مالی؛ یعنی برخورداری از زاد و راحله و مؤونهٔ عائله تا زمان بازگشت مشروط است. گاهی شخص بر مقدار مالی که برای گزاردن حج کفایت می‌کند، مالکیتی غیرمستقر پیدا می‌کند که در معرض زوال است. در این راستا مسئلهٔ مهم این است که آیا بر چنین فردی عنوان مستطیع صدق می‌کند یا اینکه مالکیت متزلزل، مانع تحقق استطاعت مالی است؟ دیدگاه‌های مختلفی در مسئله مطرح است که نویسندگان پس از تحلیل و بررسی ادله و آرای فقها به شیوهٔ توصیفی‌تحلیلی بر آن شده‌اند که ملاک در تحقق استطاعت مالی، وجود دو عنصر جواز تصرف مالک و علم به عدم‌زوال مالکیت اوست. بر این اساس، در مصادیقی از ملک متزلزل که این دو عنصر وجود داشته باشد، عنوان استطاعت مالی و وجوب حج تحقق می‌یابد و در مصادیقی که یکی از این دو عنصر یا هر دو مفقود باشد، استطاعت حاصل نمی‌شود.

واژگان کلیدی: استطاعت مالی، ملک متزلزل، شرایط وجوب حج، عدم‌زوال مالکیت.

مقدمه

با تتبع در متون فقهی و بررسی دیدگاه فقها معلوم می‌شود که ایشان[۱] با استناد به آیه‌ای از قرآن کریم[۲] و روایات ائمهٔ معصومان(ع)[۳] و اجماع فقها معتقدند که حجة الإسلام بر هر فردی، اعم از مرد و زن و خنثی با تحقق شرایطی واجب می‌شود و این شرایط عبارت‌اند از: بلوغ، کمال عقل، آزادبودن، داشتن زاد و راحله و مؤونهٔ عیالِ خود تا زمان برگشت و قدرت بر پیمودن مسیر (استطاعت بدنی). شرط‌بودن، داشتن زاد و راحله و مؤونهٔ عیال خود تا زمان برگشت که از آن به استطاعت مالی تعبیر می‌شود، براساس ادلهٔ زیر ثابت شده است:

أ. آیهٔ شریفهٔ «وَ لِلّهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا»؛[۴] و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانهٔ (او) کنند، آن‌ها که توانایی رفتن به‌سوی آن دارند.

ب. روایات باب «اشتِرَاط وُجُوبِ الْحَجِّ بِوُجُودِ الِاسْتِطَاعَةِ مِنَ الزَّادِ وَ الرَّاحِلَةِ مَعَ الْحَاجَةِ إِلَیْهَا» و باب «اشتِرَاط وُجُوبِ الْحَجِّ بِوُجُودِ کِفَایَةِ عِیَالِهِ حَتَّی یَرْجِعَ إِلَیْهِمْ وَ إِلَّا لَمْ یَجِب»[۵] که به حد تواتر رسیده است.

ج. اجماع فقهای اسلام: تمام فقهای امامیه، بلکه تمام فقهای اسلام معتقدند که وجوب حج، مشروط به وجود استطاعت مالی شخص است،[۶] هرچند که اجماعِ مطرح‌شده، باتوجه‌به وجود ادلهٔ نقلیِ ذکرشده، مدرکی و فاقد اعتبار است.

پس از معتبردانستن شرط استطاعتِ مالی برای وجوب حج، یکی از مسائلی که در این خصوص درخورِ بحث و بررسی است، وجوب یا عدم‌وجوب حج بر فردی است که تمام شرایط وجوب حجة الاسلام را دارد، جز اینکه مالکیت او بر آن مقدار مالی که برای گزاردن حج کفایت می‌کند، استقرار نیافته و به‌صورت متزلزل است؛ مانند مالکیت زوجه بر مهر قبل از تحقق عوامل استقرار آن یا مالکیت متعاملان در عقود تملیکی خیاری یا مالکیت موهوبٌ‌له بر مال هبه‌شده که برای واهب حق رجوع است. به‌عبارتی دیگر، مسئلهٔ چالشی و محل تحقیق این است که آیا در تحقق عنوان استطاعت، افزون بر حصول مالکیت، استقرار ملکیت نیز لازم است و تزلزل آن مانع است یا اینکه صرف حصول مالکیت، ولو به‌نحو متزلزل نیز

---

۱. محقق حلی، شرایع الإسلام، ۱۹۹/۱تا۲۰۲؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۲۲۹/۱۷ و ۲۴۱ و ۲۴۸ و ۲۷۳ و ۲۷۹؛ طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ۴۱۹/۲ و ۴۲۴ و ۴۲۸.

۲. آل عمران: ۹۷.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۵/۱۱تا۴۷.

۴. آل عمران: ۹۷.

۵ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۳/۱۱ و ۳۴.

٦. علامه حلی، منتهی المطلب، ۷۴/۱۰؛ مقدس اردبیلی، مجمع الفائدة و البرهان، ۵۲/۶؛ فیض کاشانی، مفاتیح الشرایع، ۲۹۶/۱؛ بحرانی، الحدائق الناضرة، ۸۰/۱۴؛ طباطبائی، ریاض المسائل، ۱۳/۶؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام،۲۴۸/۱۷؛ روحانی، فقه الصادق، ۲۲/۹.

کفایت می‌کند و بر مالک، عنوان مستطیع صدق می‌کند؟ مسئلهٔ مطرح‌شده یکی از مسائل مهم باب حـج و معاملات و نکاح است و ادله و آرای فقها در این خصوص نیاز به بحث و بررسی دقیق دارد، نویسندگان در نوشتار پیشِ‌رو برآنند که به شیوهٔ کتابخانه‌ای (توصیفی‌تحلیلی) و با تأمل بیشتر در ادله و آرای فقها، آنچـه را که موافق تحقیق است به‌طور مستدل تبیین کنند.

۱. مفهوم‌شناسی ملک متزلزل

برای یافتن پاسخ دقیق به مسئلهٔ محل تحقیق به نظر می‌رسد ابتدا بایستی معنا و مفهوم ملک متزلزل در اصطلاح فقهی تبیین و سپس به اصل بحث پرداخته شود. گفتنی است ملک متزلزل از مفاهیمی اسـت کـه در ابواب مختلفِ متون فقهی بدان تعبیر شده، اما در هیچ نصی به کار نرفته است. فقها در تبیـین و تعریـف آن اختلاف‌نظر داشته و دو دیدگاه مختلف بیان کرده‌اند؛ ازین‌رو لازم است با تتبع در عبارات فقها و دقـت و تأمل در آن‌ها، مفهوم ملک متزلزل بررسی شود.

۱. ۱. عدم‌تفاوت حقیقی میان ملک مستقر و متزلزل

برخی از فقها در تبیین مفهوم ملک متزلزل گفته‌اند: تقسیم ملک به متزلزل و مستقر، به اعتبار اخـتلاف در حقیقت ملک نیست؛ چنان‌که برحسب وجدان درمی‌یابیم که انشای ملکیت در بیع و هبه یکسان است، بلکه این دو عنوان انتزاع‌شده از حکم شارع است که در برخی موارد حکم به جواز فسخ عقد و زوال ملکیت با رجوع مالک سابق داده و در برخی موارد حکـم بـه عـدم‌زوال ملکیـت بـا رجـوع داده اسـت. منشـأ ایـن اختلاف، اختلاف عناوین معاملاتی است که موضوع حکم شارع به ملکیت است؛ چراکه اگر جواز و لزوم از خصوصیات ملک بود، لازم می‌آمد که تخصیص آن به هریک از این دو خصوصیت یـا بـه جعـل مالـک باشد یا به جعل شارع، درحالی‌که این‌گونه نیست؛ زیرا در تمام ابواب عقود (تملیکی)، مُنشِئ تنها ملکیـت را انشا می‌کند، اگر تخصیص به جعل او بود، لازم می‌آمد بین اقسام ملکیت برحسب قصد رجـوع و قصـد عدم‌رجوع یا عدم‌قصد آن تفصیل قائل شویم، درحالی‌که بطلان آن بدیهی است؛ زیرا قصد مالک در رجوع و عدم آن تأثیری ندارد؛ ازاین‌رو چنانچه مالک عینی را برای اجنبی و عین دیگری را برای خویشاوندان خـود هبه کند و از جواز و لزوم آن غافل باشد، هبهٔ اول، عقد جـایز و هبـهٔ دوم، عقـد لازم خواهـد بـود. امـا اگـر تخصیص به جعل شارع باشد نیز لازم می‌آید که شارع عقد را بر غیرمقصود منشئ امضا کند و ایـن امـر در عقود باطل است؛ زیرا عقودی که شارع بر آن صحه گذاشته است تابع قصدهاست.[1]

۱. انصاری، کتاب المکاسب، ۵۱/۳تا۵۲؛ نائینی، المکاسب و البیع، ۱۶۹/۱تا۱۷۰؛ اصفهانی، حاشیهٔ کتاب المکاسب، ۱۳۷/۱؛ بجنـوردی، القواعـد الفقهیـة، ۲۴۰/۵؛ میلانی، محاضرات في فقه الإمامیة: کتاب البیع، ۹۷؛ خویی، مصباح الفقاهة، ۱۲۴/۲؛ اراکی، کتاب البیع، ۵۸/۱؛ جزائری، هدی الطالـب في شـرح

شاهد بر این مطلب که تزلزل و استقرار از مقومات ملک نیست و اختلاف بین آن دو، درحقیقت ملـک نیست، این است که در صورت مقوم‌بودن آن دو لازم می‌آید که با انشای ملکیت و عدم‌قصد لزوم یا جـواز، ملکیتی واقع نشود؛ زیرا وجود جامع بدون فصل ممیّز صحیح نیست. همچنین لازمهٔ مقوم‌بـودن آن دو ایـن است که ملکیت واحد نتواند گاهی به‌صورت لزوم و گاهی به‌صورت جواز در آید، درحالی‌که خـلاف ایـن امر واضح است؛ چنان‌که ملکیت در بیع با شرط خیار، در زمان خیار، جایز و بعـد از آن لازم اسـت و ایـن تبدیل ملکیت از نوعی به نوع دیگر نیست؛ زیرا آنچه واقع شده است ملکیت واحدی است که در زمان‌های مختلف دچار عوارض مختلفی شده است.[1]

۱. ۲. وجود تفاوت حقیقی میان ملک مستقر و متزلزل

در مقابل دیدگاه اول، برخی از فقها ملک لازم و جایز را در نظـر عـرف دو حقیقـت مختلـف دانسـته و معتقدند که انشای ملکیت در بیعِ مبتنی بر لزوم در نظر عرف، غیر از انشای ملکیت در هبهٔ مبتنی بـر جـواز است و سپس افزوده‌اند: این اختلاف ناشی از سبب مملِّک است؛ اما اگر اختلاف اسباب سبب اختلاف در مسببات (=موضوع حکم) نشود، سبب اختلاف در احکام نیز نخواهد شد. افزون بر آن، بر حسـب وجـدان نیز در می‌یابیم که ملکیت ازنظرِ شدت و ضـعف مراتبـی دارد و ایـن اخـتلاف در زوال و عـدم‌زوال، سـبب اختلاف در مرتبهٔ ملکیت و سلطنت می‌شود؛ ازاین‌رو می‌تـوان گفـت کـه ملکیـت و سـلطنت نیـز هماننـد سیاهی و سفیدی و طلب (=ارادهٔ فعل) از امور اعتباری مقول به تشکیک است که گاهی علاقهٔ موجود میـان ملک و مالک ضعیف است و با فسخ فرد دیگر از بین می‌رود و گاهی این علاقه قوی است و بـا فسـخ فـرد دیگر از بین نمی‌رود، مرتبهٔ عالی آن، ملک لازم و مستقر و مرتبهٔ پایین آن، ملک جایز و متزلزل نامیـده مـی شود.[2]

این دسته از فقها در تبیین وجود تفاوت حقیقی میان ملک مستقر و متزلزل افزوده‌اند: تخصیص ملکیت به متزلزل و مستقر، گاهی از سوی طرفین عقد حاصل می‌شود و گاهی از سوی شارع. به‌طـور مثـال، بنـای عرف در بیع بر لزوم و در هبه بر جواز است، اما راجع به نوع واحد، مانند بیعی که ملکیت در مدت خیار با غیرمدت خیار متفاوت است، تخصیص ملکیت از سوی شارع است و اینکه شـارع غیرآنچـه کـه مقصـود منشئ بوده را امضا کرده باشد ایرادی ندارد و این مقدار از اختلاف بخشیده شده است و بـه تبعیـت عقـد از

المکاسب، ۱/۴۹۸تا۴۹۹؛ روحانی، فقه الصادق(ع)، ۲۴۴/۱۵تا۲۴۶.

۱. طباطبائی حکیم، نهج الفقاهة، ۴۲؛ روحانی، منهاج الفقاهة، ۸۴/۳.

۲. امامی خوانساری، الحاشیة الأولى على المكاسب، ۲۵؛ طباطبایی یزدی، حاشیة المکاسب، ۷۳/۱تا۷۴؛ ایروانی، حاشیة المکاسب، ۱/ ۸۰؛ شهیدی تبریزی، هدایة الطالب، ۱۶۸/۲.

قصد طرفین معامله ضرری وارد نمی‌کند و بر فرض ضررداشتن نیز می‌گوییم: به‌علت وجـود دلیـل مـانعی نیست؛ چنانکه در برخی موارد در تبدیل‌شدن عقد متعه به دائم (باوجودِ قصد عقد متعه) به‌دلیل وجود دلیل هیچ مانعی وجود ندارد[1] و یا اینکه ممکن است بگوییم: تخصیص ملکیت به تزلزل و استقرار تنها از سـوی شارع صورت می‌گیرد؛ با این بیان که اختلاف علاقهٔ ملکیت ازنظرِ شدت و ضعف همانند وجـوب و نـدب است که آن دو فصل ممیز طلب حتمی و غیرحتمی نیست؛ بلکه فرق بین آن دو به اختلاف حقیقت طلـب ازنظرِ شدت و ضعف برمی‌گردد؛ ازاین‌رو مخالفت عقد از قصد درصورتی‌که این اختلاف ازنظـرِ زیـادی و نقصان باشد، مانعی ندارد؛ زیرا فی‌الجمله امضای عقد خواهد بود، بلکه تنها، مخالفت به‌نحو تبـاین کلـی ممنوع است؛ چراکه چنین امری اصلاً امضای عقد انشاشده نخواهد بود. بنابراین، قصد لزوم یا جوازِ عاقد، مستدرک و بی‌فایده است.[2]

در اشکال بر استدلال مذکور گفته شده است: اینکه شیئی ازنظرِ شـدت و ضـعف دارای مراتبـی باشـد بدین معناست که دارای عرض وسیعی باشد؛ مثل نور که بعضی از مراتب آن از بعضی دیگر شدیدتر است، اما اگر دو شیء از طبیعتی در یک درجه باشد و صدق آن طبیعت بر آن دو به‌صورت متـواطی باشـد، دارای مراتب نخواهد بود؛ زیرا چنین امری مناط تشکیک نیست؛ ازاین‌رو می‌گوییم: ملکیت در نظـر عقـلا دارای مراتب نیست و چنین نیست که مالکیت انسان راجع به چیزی، بیشتر و شدیدتر از چیز دیگر باشد. از سوی دیگر، مختلف‌بودن ملکیت ازنظرِ جواز و لزوم یا تزلزل و استقرار، به‌طور ذاتی و قطع‌نظر از اسباب و عقـود سبب تملیک نیست؛ ازاین‌رو اسباب در نزد عقلا مختلف است؛ یعنی عقد بر دو قسم لازم و جایز اسـت و به‌تبع آن ملکیت نیز بر دو قسم خواهد بود؛ بنابراین می‌گوییم: تصور اینکه عقدِ لازم سبب قهری برای ملک لازم است و به اصطلاح، عقد واسطهٔ ثبوت[3] در خصوص ملک است، صحیح نیست؛ زیرا قواعد سـببیت و مسببیت حقیقی در اسباب عقلائی و تشریعی جاری نیست. به عبارتی، لزوم سنخیت بین معلول و علت آن

۱. طباطبایی یزدی، حاشیة المکاسب، ۷۳/۱تا۷۴؛ شهیدی تبریزی، هدایة الطالب، ۱۶۹/۲.

۲. رشتی، کتاب الإجارة، ۱۳تا۱۴.

۳. چنان‌که علمای اصول فقه بیان کرده‌اند، واسطه بر سه قسم است:

واسطه در عروض آن است که عرض حقیقتاً مربوط به نفس واسطه است، اما به‌صورت مجاز و مسامحه به معروض دیگر نسبت داده می‌شود؛ماننـد نسـبت‌دادن صفت متحرک به فردی که بر کشتی یا حیوان در حال حرکت نشسته است.

واسطه در ثبوت عبارت است از اینکه واسطه سبب می‌شود که عرض حقیقتاً عارض معروض شود؛ مانند وساطت شخص ثالث برای آشتی دو فرد یا سیاهی کـه به‌صورت نسبت داده می‌شود، ولی به‌واسطهٔ تابش خورشید به وجود آمده است یا واسطه‌بودن مصالح واقعیه برای وجوب نماز یا نجس‌شدن آب کر به‌سـبب تغیـر اوصاف ثلاثهٔ آن (رنگ و بو و طعم).

واسطه در اثبات عبارت است از: آنچه که واسطه برای علم ما به چیز دیگری باشد؛ مانند مشاهدهٔ دود که واسطهٔ علم ما بـه وجـود آتـش اسـت یـا متغیـر کـه در عبارت: «العالمُ متغیرٌ و کلُ متغیرٍ حادثٌ؛ فالعالمُ حادثٌ» واسطهٔ بین عالم و حادث بوده و سبب نتیجهٔ «العالمُ حادثٌ» شده است (نجفـی دولت‌آبـادی، شـرح کفایة الأصول، ۵/۱؛ فاضل لنکرانی، ایضاح الکفایة، ۱۸/۱ و ۲۱۲/۳تا۲۱۳؛ محمدی، شرح کفایة الأصول، ۵/۱).

در قضایای اعتباری ممنوع است. همچنین اینکه عقد واسطهٔ ثبوت به‌معنای غیراصطلاحی باشد؛ یعنی اعتبار لزوم و جواز ملکیت پس از اعتبار لزوم و جواز عقد بی‌معناست؛ زیرا اعتبار لزوم و جواز در عقد از اعتبار آن‌ها در ملکیت بی‌نیاز می‌کند؛ بنابراین، عقد در خصوص ملکیت، از قبیل واسطه در عروض است؛ بدین معنا که لزوم، بالعرض و مجاز به ملکیت نسبت داده می‌شود و این امر سبب اختلاف در نوع ملکیت نخواهد شد.[۱]

پس از بیان دو دیدگاه مختلف در خصوص مفهوم ملک متزلزل به‌نظر می‌رسد آثار و احکام مترتب بر ملک متزلزل، متفاوت از احکام مترتب بر ملک مستقر است و تزلزل ملکیت در برخی از اقسام آن، مانند مالکیت راهن بر مال مورد رهن، مانع یا سبب محدویت سلطنت مالک می‌شود؛[۲] چراکه عدم‌جواز تصرفات راهن به‌دلیل رعایت حق مرتهن بوده است و رعایت چنین حقی و عدم‌جواز تصرف در متعلق حق غیر، عقلایی است و بلکه مفهوم عبارت معصوم(ع): «لا يحلّ لأحد أن يتصرّف في مال غيره بغير إذنه»[۳] نیز با الغای خصوصیت مال همان است؛ بنابراین، تصرف در ملک غیر، جایز نیست ولو آن ملک، مال نباشد؛ بلکه حق باشد.[٤] به‌طوری‌که برخی از فقها گفته‌اند: «هیچ اثری بر ملکیت غیرمستقر مترتب نمی‌شود»[٥] یا اینکه گفته‌اند: «تمکن فعلی از صرف مال و استیلای بر آن، بدون اینکه ضمانی در پی داشته باشد، در ملک متزلزل محقق نیست»[٦]. و بدون شک این اختلاف در احکام ناشی از اختلاف در موضوعات است؛ ازاین رو نمی‌توان ملکیت متزلزل و مستقر را یک حقیقت واحد دانست، بلکه از حیث شدت و ضعف میان آن دو فرق وجود دارد و حتی در اقسام مختلف ملک متزلزل نیز می‌توان وجود مراتب و شدت و ضعف را پذیرفت.

۲. اقوال در مسئله

پس از تتبع در متون فقهی می‌توان اذعان کرد که فقها به‌طور عمده مسئله را در این فرض که اگر به فردی مقدار مالی که برای گزاردن حج کفایت می‌کند مصالحه شده باشد، با این شرط که مصالحه‌کننده تا

---

۱. خمینی، کتاب البیع، ۱۵۱/۱تا۱۵۴؛ ۱۰۸/۱.

۲. طوسی، المبسوط، ۲۰۰/۲؛ ابن‌براج، المهذب، ۵۲/۲؛ ابن‌ادریس، السرائر، ۴۱۷/۲؛ محقق حلی، شرایع الإسلام، ۲/ ۷۳؛ شهید ثانی، شرح اللمعه، ۸۳/۴؛ محقق کرکی، جامع المقاصد، ۷۴/۵؛ صاحب‌جواهر، جواهر الکلام، ۱۹۸/۲۵؛ انصاری، کتاب المکاسب، ۱۵۴/۴؛ طباطبایی یزدی، حاشیة المکاسب، ۱۳۲/۱؛ بجنوردی، القواعد الفقهیة، ۲۹۹/۱.

۳. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۵۴۰/۹تا۵۴۱.

٤. خمینی، کتاب البیع، ۲۷۱/۳تا۲۷۲.

٥. سبزواری، مهذب الأحکام، ۴۴۱/۱۱.

٦. سبزواری، مهذب الأحکام، ۷۷/۱۲؛ همدانی، حاشیهٔ کتاب المکاسب، ۲۴۲.

مدت معینی خیار فسخ داشته باشد یا اینکه آن مال به‌طور محاباتی[1] و با داشتن خیار فسخ به او فروخته شده باشد، مطرح کرده (یعنی مالک با مال سابق خود مستطیع نبوده، بلکه به‌واسطهٔ انجام عقد صلح یا بیع محاباتی، واجد مالی شده که می‌تواند با آن حج گزارد) و آنگاه در خصوص تحقق استطاعت مالی در فروض مذکور بر چند قول اختلاف کرده‌اند، این اقوال عبارت است از: ۱. کفایت ملک متزلزل در حصول استطاعت به‌طور مطلق؛ ۲. عدم‌کفایت ملک متزلزل در حصول استطاعت به‌طور مطلق؛ ۳. تفصیل میان صورت اطمینان به عدم‌فسخ و عدم‌اطمینان به آن؛ ۴. کفایت صرف احتمال عدم‌فسخ؛ ۵. مبتنی‌دانستن حکم مسئله بر جواز یا عدم‌جواز تصرفات مالک؛ ۶. تفصیل میان علم به رجوع واهب یا فسخ ذوالخیار و عدم‌علم به آن؛ ۷. تفصیل میان وقوع مالک در حرج و عدم‌آن؛ ۸. تردید و توقف در مسئله.

۳. بررسی آرای فقها و ادلهٔ آن

پس از بیان اقوال در مسئله لازم است هریک از این اقوال را همراه با مستندات و ادلهٔ آن با دقت تحلیل و بررسی کنیم.

۳. ۱. کفایت ملک متزلزل در حصول استطاعت به‌طور مطلق

برخی از فقها در صدق عنوان استطاعت، تحقق ملکیت به‌نحو لزوم را شرط ندانسته، بلکه حصول آن به صورت متزلزل را نیز کافی دانسته‌اند. این دسته از فقها پس از تقسیم ملک متزلزل بر دو قسم، به تعلیل حکم مذکور در هریک از آن دو قسم پرداخته‌اند:

أ. ملک متزلزلی که با تصرف مالک نیز بر تزلزل خود باقی است، مانند اینکه به فردی مقدار مالی که برای گزاردن حج کفایت می‌کند مصالحه شده باشد، با این شرط که مصالحه‌کننده تا مدت معینی خیار داشته باشد، در این صورت حق خیار با تصرف فردی که مال برای او مصالحه شده است ساقط نمی‌شود.

در قسم مذکور از ملک متزلزل، بدون هیچ شبهه‌ای عنوان استطاعت تحقق یافته است؛ زیرا در این صورت نیز بر مالک، واجد زاد و راحله‌بودن صدق می‌کند و ادلهٔ وجوب حج بر فرد واجد زاد و راحله، مقید به در معرض زوال‌نبودن مال نیست؛ پس ادلهٔ مذکور شامل مالک می‌شود و احتمال زوال ملکیت نیز به تحقق عنوان استطاعت ضرری نمی‌زند؛ زیرا برحسب ظاهر و براساس استصحاب عدم‌رجوع، حکم به عدم زوال می‌شود و در احراز بقای آن، میان علم یا اطمینان‌داشتن به آن یا حتی استصحاب آن فرقی وجود ندارد؛ بنابراین، حدوث استطاعت بالوجدان و بقای آن با اصل ثابت می‌شود و لازمهٔ اغماض از اصل

---

۱. بیع محاباتی یعنی شیئی را با کمتر از ثمن‌المثل فروختن؛ ازاین‌رو، مقدار زیادی قیمت از ثمن به‌عنوان عطیه به شمار می‌رود (طریحی، مجمع البحرین، ۹٤/۱؛ مشکینی، مصطلحات فقه، ۱۹۵).

مذکور این است که در ملک لازم نیز به‌دلیل احتمال تلف، حج واجب نباشد، اما همان طوری که این احتمال با استصحاب دفع می‌شود، در مانحن‌فیه نیز عدم‌رجوع مصالحه‌کننده با استصحاب دفع می‌شود و در صورت رجوع از صلح و فسخ، همانند تلف مال، عدم‌استطاعت کشف می‌شود.[1]

ب. ملک متزلزلی که با تصرف مالک از تزلزل خارج می‌شود و لازم و مستقر می‌شود؛ مانند هبه به غیرذی‌رحم.

در این قسم از ملک متزلزل باید گفت: در صورت پذیرفتن اینکه متزلزل‌بودن ملکیت مانع از تحقق استطاعت است، بایستی به عدم‌وجوب تصرف برای رفع تزلزل حکم کرد؛ زیرا این تصرف، سبب تحصیل استطاعت است که واجب نیست، اما حق این است که تزلزل مانع از صدق استطاعت نیست؛ لذا در این قسم نیز به وجوب حج حکم می‌شود.[2] به عبارتی واضح‌تر، به‌صرف حصول مالکیت، ولو اینکه به‌نحو متزلزل باشد، بر مالک، واجد زاد و راحله صدق می‌کند؛ ازاین‌رو ادلۀ وجوب حج شامل چنین فردی نیز می شود و احتمال زوال ملکیت که در قسم اول به‌عنوان مانع احتمالی مطرح بود، در این قسم چنین احتمالی وجود ندارد؛ چراکه به صِرف تصرف مالک و صَرف آن در انجام حج سبب استقرار مالکیت می‌شود؛ بنابراین، تبیین حکم مسئله در این قسم سهل‌تر از قسم اول است.

گفتنی است عمدۀ بحث و اختلاف، در خصوص قسم اول از دو قسم مطرح شده است؛ چراکه در قسم دوم صرف تصرف مالک سبب استقرار ملکیت او می‌شود و مانعی برای تحقق استطاعت مالی وجود نخواهد داشت. اما در اشکال بر استدلال مذکور در قسم اول می‌گوییم: نکته‌ای که بدان پرداخته نشده و در تبیین حکم مسئله مؤثر است این است که آیا اگر مالک پس از صرف مال برای انجام حج، هنگام ادای بدل آن به عسروحرج بیافتد یا قادر به ادای آن نباشد نیز می‌توان گفت که عنوان مستطیع تحقق یافته است؟ استدلال به استصحاب عدم‌فسخ، تنها بقای مالکیت و عدم‌وقوع فسخ از سوی ذوالخیار را ثابت می‌کند، اما اینکه آیا به‌صرف عدم‌تحقق فسخ ذوالخیار می‌توان مدعی شد که او دیگر فسخ نخواهد کرد و بر ذمۀ مالک مالی ثابت نخواهد شد، درحالی‌که ذوالخیار همچنان حق فسخ دارد؟! بنابراین، قیاس احتمال فسخ ذوالخیار در ملک متزلزل به احتمال تلف در ملک لازم، قیاس مع‌الفارق است؛ چراکه در صورت تلف مال، ذمۀ مالک به ادای عوض مشغول نمی‌شود.

---

۱. طباطبایی یزدی، العروة الوثقی (المحشی)، ۳۸۹/۴ (حاشیۀ سیدابوالحسن موسوی اصفهانی و سیداحمد خوانساری)؛ خوئی، موسوعة الإمام الخوئی، ۳۸/۲۸تا۳۹؛ خوئی، مناسك الحج، ۱۹؛ طباطبایی قمی، کتاب الحج، ۱۳۲/۱؛ حکیم، مستمسك العروة الوثقی، ۱۱۳/۱۰؛ فیاض کابلی، تعالیق مبسوطة علی العروة الوثقی، ۱۱۱/۸؛ تبریزی، التهذیب في مناسك العمرة و الحج، ۸۹/۱.

۲. حسینی شاهرودی، کتاب الحج، ۱۳۶/۱تا۱۳۷؛ روحانی، فقه الصادق(ع)، ۷۳/۹.

۳. ۲. عدم‌کفایت ملک متزلزل در حصول استطاعت به‌طور مطلق

در مقابل قول اول، برخی از فقها به‌طور مطلق و حتی در صورت اطمینان به عدم‌فسخ نیز تزلزل ملکیت را مانعی برای حصول استطاعت دانسته‌اند[۱] و معتقدند که صرف تعلق حق غیر و استحقاق بایع برای فسخ عقد و استرداد عین یا قیمت آن، مانع صدق عنوان مستطیع بر شخص مالک است.[۲]

در اشکال بر قول مذکور گفته شده است: لازمهٔ مانع‌بودن صرف استحقاق بایع برای تحقق استطاعت مالی این است که در مال بذل‌شده نیز به آن ملتزم باشیم و حق رجوع باذل را مانع تحقق استطاعت مالی بدانیم؛ درحالی‌که در مال بذل‌شده این‌گونه نیست و اطمینان به عدم‌رجوع برای صدق عنوان استطاعت کافی است.[۳] به بیان دیگر، اگر صرف استحقاق غیر بر فسخ عقد و بازگرداندن مال مانع از تحقق عنوان استطاعت شود، بایستی در خصوص مال بذل‌شده نیز قائل به عدم‌تحقق عنوان استطاعت باشیم؛ درحالی‌که بنابر نظر فقها در خصوص مال بذل شده، عدم‌لزوم و استقرار ملکیت مانع از تحقق استطاعت نیست؛[٤] بنابراین لازم، باطل است؛ پس ملزوم نیز باطل خواهد بود.

۳. ۳. تفصیل میان حالت اطمینان به عدم‌فسخ و عدم‌اطمینان به آن

برخی از فقها در مواردی که اطمینان به عدم‌فسخ صاحب خیار وجود ندارد، عدم‌کفایت ملک متزلزل در حصول استطاعت را قوی‌تر دانسته‌اند. ایشان در تعلیل حکم مذکور گفته‌اند: ظاهر آیهٔ شریفهٔ «وَ لِلّٰهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ الْبَیْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَیْهِ سَبِیلًا»[٥] و عبارت معصوم(ع): «یَکُونُ لَهُ مَا یَحُجُّ بِهِ»[٦] این است که آن مالی که فرد با آن مستطیع می‌شود، بایستی همانند سایر اموال او باشد؛ یعنی مالکیتش بر آن استقرار یابد و او بالفعل متمکن از صرف آن باشد و برحسب متعارف بر آن استیلا داشته باشد، بدون اینکه احتمال ضمان و تدارک وجود داشته باشد. این امر در ملک متزلزل که در معرض زوال است محقق نیست و عنوان استطاعت نیز صدق نمی‌کند؛ ازاین‌رو مکلف‌کردن چنین فردی به صرف مال که منجر به ضامن‌بودن او در صورت فسخ می‌شود، در معرض خسران و زیان قراردادن اوست. مقتضای اصالت عدم‌فسخ، ثبوت ظاهری استطاعت است؛ اما ظهور ادله بر این اصل تقدم دارد یا اینکه ممکن است استناد به چنین اصلی را کافی و مفید ندانیم؛ زیرا در ما نحن فیه، متیقن مربوط به زمان حال و مشکوک مربوط به زمان آینده است؛ درحالی

---

۱. طباطبایی یزدی، العروة الوثقی (المحشی)، ۳۹۰/۴ [حاشیهٔ میرزای نائینی].

۲. طباطبائی یزدی، العروة الوثقی(المحشی)، ۳۹۰/۴ [حاشیهٔ آیت‌الله بروجردی].

۳. اشتهاردی، مدارک العروة، ۱۴۵/۲۴.

٤. سند، سند العروة الوثقی: کتاب الحج، ۱۵۷/۱.

۵. آل عمران: ۹۷.

٦. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۳۳/۱۱.

که اخبار استصحاب ظهور دارد در اینکه متیقن مربوط به زمان گذشته و مشکوک مربوط به زمان حال باشد و جاری‌ساختن اصل در امر استقبالی مفید اِجزا نیست؛ چراکه با آن تنها اطمینان حاصل می‌شود، درحالی که آنچه نیاز است اطمینان به بقای استطاعت تا بعد از اعمال حج است که این اطمینان با استصحاب حاصل نمی‌شود. در استطاعتِ حاصل با ملکیتِ لازم نیز آنچه سبب وجوب حج است اطمینان به بقای استطاعت تا بعد از اعمال است که برحسب عادت این اطمینان حاصل باشد و احتمال تلف آن، برخلافِ آنجا که مال در معرض تلف و زوال باشد، همانند احتمال مرگ فرد که هیچ منشأ عقلایی وجود نداشته باشد، نزد عقلا هیچ موجبی ندارد و درخورِ اعتنا نیست. بنابراین، حصول استطاعت در ملک لازم از باب استصحاب بقای آن مال تا آخر اعمال نیست. اما درصورتی‌که فرد اطمینان پیدا کند که طرف مقابل فسخ نخواهد کرد؛ به‌گونه‌ای که عرفاً صدق کند که او بالفعل مستطیع است و بر تصرف در مال هر طوری که بخواهد بدون در پی داشتن ضمان و تدارک مسلط باشد، تزلزل ملکیت مانع حصول استطاعت نخواهد بود.

این دسته از فقها در مواردی که اطمینانی به فسخ یا عدم‌فسخ صاحب خیار وجود ندارد، بلکه صرفاً شک وجود داشته باشد گفته‌اند: در صورت شک در فسخ، چنین شکی مستلزم شک در تحقق استطاعت است. بنابراین به‌دلیل عدم‌احراز موضوع، حج واجب نخواهد بود. همین حکم در مال هبه‌شده به غیرذی رحم که به قبض او درآمده نیز جاری است. البته در اینجا ممکن است حکم به وجوب شود؛ چراکه موهوبٌ‌له حق تصرف در مال هبه‌شده را دارد و با آن هبه لازم می‌شود، بلکه قول به وجوب متعین است و ادعای اینکه تصرف، سبب تحقق استطاعت است وجهی ندارد؛ زیرا استطاعت قبل از تصرف و بدون آن حاصل شده است؛ چراکه او مقدار مالی که برای حج کفایت می‌کند را مالک بوده و می‌تواند در آن تصرف کند و هیچ رافع و مانعی برای آن وجود ندارد، جز اینکه بگوییم در صورت حادث‌شدن رجوع یا فسخ، مکلف به‌دلیل نداشتن مال برای تأدیه در مشقت خواهد افتاد، اما عدم‌تحقق چنین عملی در خصوص او معلوم است؛ زیرا در صورت صرف‌کردن این مال کسی حق مطالبهٔ آن را نخواهد داشت.[1]

برخی از فقها در اشکال بر قول مطرح‌شده و استدلال مذکور گفته‌اند: تزلزل یا وثوق به عدم‌فسخ، مدخلیتی در حصول استطاعت ندارد؛[2] چراکه مجرد وثوق به عدم‌فسخ، در صورت وقوع آن سبب استطاعت نمی‌شود، بلکه وقوع فسخ کاشف از عدم‌استطاعت است و در صورت عدم‌علم به وقوع فسخ نیز

---

۱. طباطبایی یزدی، العروة الوثقی، ۴۴۱/۲؛ آملی، مصباح الهدی، ۳۷۶/۱۱تا۳۷۷؛ خمینی، تحریر الوسیلة، ۳۷۶/۱؛ خمینی، العروة الوثقی، ۷۱۵؛ روحانی، المرتقی إلی الفقه الأرقی، ۹۸/۱تا۹۹؛ سبزواری، مهذب الأحکام، ۷۷/۱۲تا۷۸؛ اشتهاردی، مدارک العروة، ۱۴۵/۲۴.

۲. حکیم، مستمسك العروة الوثقی، ۱۱۳/۱۰.

حصول استطاعت متوقف بر تحقق وثوق به عدم‌فسخ نیست.[1] افزون بر آن، در معرض زوال‌بودن شأن تمام اموال موجود در ید مالکان است. نهایت امر اینکه، طرق زوال در اموال ازنظرِ فسخ، آتش‌گرفتن، تلف و... مختلف است. همچنین اینکه برای تحقق عنوان استطاعت، در معرض زوال‌نبودن مال شرط است، هیچ دلیلی بر آن وجود ندارد، نهایت امر اینکه حکم فسخ را همانند حکم سرقت بدانیم؛ چراکه تأثیر فسخ مربوط به حین عقد نیست تا کاشف از عدم‌تحقق ملکیت از همان زمان باشد، بلکه تأثیر فسخ از همان هنگام فسخ است، وگرنه لازم می‌بود که برای عدم‌تحقق استطاعت، به عدم‌احراز ملکیت تعلیل شود، نه به معرض زوال‌بودن ملکیت.[2] بنابراین، مبتنی‌ساختن حکم مسئله به حصول وثوق به عدم‌فسخ، بی‌وجه است.

۳. ٤. کفایت صرف احتمال عدم‌فسخ ذوالخیار

برخی از فقها پس از مناقشه در ملاک‌بودن وثوق به عدم‌فسخ در تحقق عنوان استطاعت و در معرض زوال‌نبودن مال و معتبرندانستن آن، صرف احتمال عدم‌فسخ را برای تحقق عنوان استطاعت کافی دانسته‌اند. استدلال ایشان بر این مطلب، جریان استصحاب عدم‌فسخ است؛ با این بیان که، استصحاب مذکور همانند استصحاب عدم‌سرقت جاری است؛ لذا اینکه شخص بایستی مالکیت مقدار مالی که برای گزاردن حج لازم است را داشته باشد، محقق شده است، عنوان مستطیع، محقق و وجوب حج ثابت می‌شود. آری، اگر اطمینان به فسخ به‌حدی باشد که همانند علم به فسخ به شمار آید، بدون تردید در این صورت عنوان مستطیع بر او صدق نمی‌کند.[3]

در ایراد بر استدلال مطرح‌شده می‌توان گفت: استناد به استصحاب عدم‌فسخ ذوالخیار نمی‌تواند در اثبات تحقق عنوان استطاعت مؤثر باشد؛ زیرا چنان‌که گفته شد در ما نحن فیه، متیقن مربوط به زمان حال و مشکوک مربوط به زمان آینده است؛ درحالی‌که روایات دال بر حجیت استصحاب (لاتنقض الیقین بالشک)[4] ظهور دارد در اینکه متیقن مربوط به زمان گذشته و مشکوک مربوط به زمان حال است، بنابراین با جاری‌ساختن استصحاب عدم‌فسخ تا زمان حال، نمی‌توان امکان فسخ ذوالخیار در زمان‌های آینده را نادیده گرفت.

۳. ٥. مبتنی‌دانستن حکم مسئله بر جواز و عدم‌جواز تصرفات مالک

برخی از فقها در تحلیل مسئلۀ محل بحث گفته‌اند: مبنای صحیح برای تبیین حکم مسئله این است که

---

۱. تبریزی، التهذیب فی مناسك العمرة و الحج، ۸۹/۱تا۹۰.

۲. فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة: الحج، ۱۶۰/۱تا۱۶۱.

۳. فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة: الحج، ۱۶۰/۱تا۱۶۱؛ فاضل لنکرانی، العروة الوثقی مع تعلیقات الفاضل، ۳۵۷/۲.

٤. حر عاملی، وسائل الشیعة، ۲۴۵/۱.

بگوییم: اگر «من علیه الخیار» در زمان خیار از تصرف در عین منتقل‌شده به او ممنوع است، این امر مـانع از تحقق استطاعت است، چنان‌که در عین مورد رهن این‌گونه است، در غیر ایـن صـورت، تزلـزل ملکیـت مانع از تحقق استطاعت نیست؛ همان‌طور که دربارهٔ مال بذل‌شده نیـز عـدم‌لـزوم ملکیـت مـانع از تحقـق استطاعت نیست.[1] به همین دلیل، برخی از فقها وجه تحقق استطاعت با ملک متزلزل را متمکن‌بودن مالک از تصرف در آن دانسته[2] و برخی دیگر، وجه منع تحقق استطاعت را تعلق حق غیر به آن و تام‌الاختیارنبودن مالک از تصرف در آن دانسته‌اند.[3]

در اشکال بر استدلال مذکور می‌توان گفت که مجازبودن مالک به انجام انواع تصرفات در ملک خـود شرط لازم و ضروری برای تحقق استطاعت مالی اوست، اما شرط کافی نیست؛ بلکه عمدهٔ بحـث در ایـن است که آیا ضمان‌آوربودن تصرفات او و در معرض زوال‌بودن ملکیت او مـی‌توانـد بـه‌عنـوان مـانع تحقـق استطاعت مطرح شود یا خیر؟

۳. ٦. تفصیل میان علم به رجوع واهب یا فسخ ذوالخیار و عدم‌علم به آن

برخی از فقها مسئله را در دو حیطهٔ عالم واقع و عالم ظاهر بررسی کرده و معتقدند که حکم مسـئله در عالم واقع در سه فرض درخورِ بررسی است: ۱. طرف مصالحه‌کننده یا شخص صاحب خیار قبل از اشتغال مالک به اعمال حج یا در اثنای اشتغال مالک، حق رجوع یا حق فسخ خود را اِعمال کنـد، در ایـن صـورت عدم‌استطاعت و عدم‌وجوب حج بر مال کشف می‌شود؛ ۲. شخص مصالحه‌کننده یا صاحب خیـار اصـلاً رجوع یا اعمال فسخ نکند که بدون تردید در این صورت مالک، مستطیع است؛ ۳. شخص مصالحه‌کننـده یا صاحب خیار تنها بعد از اتمام اعمال حج حق رجوع یا فسخ خود را اعمال کند، ظاهر این اسـت کـه در این صورت حج گزارده‌شده از حجة الاسلام کفایت می‌کند؛ چراکه مالک، مستطیع است، بنابراین حج بـر او واجب شده است، هرچند مالک به‌سبب اِعمال حق از سوی مصالحه‌کننده یا صاحب خیـار در حـرج و مشقت بیفتد (بنا بر اینکه حرج و مشقت تنها حکم وجوب را نفی می‌کنند، نه اصل تشریع را).

ایشان برای تبیین حکم مسئله در عالم ظاهر نیز گفته‌اند: گاهی مالک، علم به رجـوع واهـب یـا فسـخ ذوالخیار دارد که در این صورت بدون تردید حج بر او واجب نخواهد بود و گاهی مالک علم به عدم‌رجـوع واهب یا فسخ ذوالخیار دارد که لازمهٔ آن به‌جاآوردن حج است و گـاهی احتمـال فسـخ و عـدم آن، هـر دو وجود دارد که در این فرض نیز بر اساس استصحاب بقای استطاعت بایستی حـج را انجـام دهـد. حـال در

---

۱. سند، سند العروة الوثقی: کتاب الحج، ۱۵۷/۱.

۲. آملی، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، ۳۷۶/۱۱.

۳. تجلیل تبریزی، التعلیقة الإستدلالیة علی تحریر الوسیلة، ۳۲۱.

صورت کشف خلاف، در فرض اول بایستی حج را به جا آورد؛ چراکه شخص واقعاً (با عدم‌رجوع واهب یا فسخ ذوالخیار) مستطیع است، اما در فرض دوم و سوم حج گزارده شده از حجة الإسلام کفایت نمی‌کند.[1]

حاصل سخن اینکه، این دسته از فقها میان اینکه علم به رجوع واهب یا فسخ ذوالخیار وجود داشته باشد یا اینکه امور مذکور معلوم نباشد، قائل به تفصیل شده‌اند به‌طوری‌که معتقدند: ملک متزلزل نیز برای حصول استطاعت و تحقق وجوب حج کافی است و تنها علم مکلف به فسخ و زوال ملکیت مانع تحقق استطاعت و وجوب حج است.

گفتنی است این دسته از فقها افزوده‌اند: اگر شخصی مقدار مالی که برای گزاردن حج کفایت می‌کند را به خویشاوندان خود هبه کند یا موهوبٌ‌له در آن تصرف کند (که در هر دو صورت حق رجوع برای واهب وجود نخواهد داشت)، بدون تردید بر موهوبٌ‌له عنوان مستطیع صادق است و حج بر او واجب می‌شود. در غیر این صورت، در اینکه عنوان مستطیع بر موهوبٌ‌له صدق می‌کند یا خیر، دو وجه وجود دارد: ۱. اینکه مالک، ملکیتش متزلزل است، پس همان احکامی که در ملک متزلزل گفتیم در اینجا نیز جاری است؛ ۲. اینکه موهوبٌ‌له قادر بر تصرف است و از این طریق می‌توانسته مانع رجوع واهب شود. بنابراین عنوان مستطیع به‌طور مطلق بر مالک صدق می‌کند، حال اگر او در تصرف مسامحه و کوتاهی کند، به‌طوری‌که منجر به رجوع واهب شود، منافاتی با تحقق استطاعت نخواهد داشت؛ چراکه او مالک بوده و می‌توانسته است به‌واسطۀ تصرف، آن مال را در ملکیت خود داشته باشد؛ مانند کسی که مالک مقدار مالی شده است که برای گزاردن حج کفایت می‌کند، اما در حفظ و نگهداری آن کوتاهی کند که در این صورت وجوب حج ساقط نمی‌شود؛ چراکه عنوان استطاعت تحقق یافته است.[2]

گفتنی است علم به عدم‌فسخ ذوالخیار می‌تواند معیار مناسبی برای تبیین حکم مسئلۀ مورد تحقیق قرار گیرد که بحث از آن در بخش تحلیل و بررسی به تفصیل مطرح خواهد شد. اما اینکه گفته شده است در صورت تردید و علم‌نداشتنِ مالک بایستی بر اساس استصحاب، به بقای استطاعت حکم کرد، وجهی ندارد؛ چراکه استصحاب مذکور، احتمال فسخ در زمان آینده را نفی نمی‌کند، بلکه بایستی اذعان کرد که در فرض مذکور علم به عدم‌فسخ حاصل نمی‌شود، بنابراین عنوان استطاعت محقق نمی‌شود.

۳. ۷. تفصیل میان وقوع مالک در حرج و عدم آن

برخی از فقها تفصیل دیگری را در مسئله مطرح کرده و گفته‌اند که حصول ملکیت ولو به‌صورت متزلزل برای حصول استطاعت کافی است، مگر اینکه مالک با صرف آن در حج، هنگام ادای بدل به حرج

۱. مدنی کاشانی، براهین الحج للفقهاء و الحجج، ۱۱۲/۱تا۱۱۳.

۲. مدنی کاشانی، براهین الحج للفقهاء و الحجج، ۱۱۳/۱.

و مشقت بیفتد که در این صورت استطاعت صادق نیست؛[۱] یعنی حرجِ ناشی از ادای بدل، در استطاعتِ پیشین تأثیر می‌گذارد. به عبارتی، بر اساس قول مذکور، در حرج نیفتادنِ مالک به‌صورت شرط متأخر[۲] در تحقق عنوان استطاعت مؤثر دانسته شده است.

بر اساس ملاک مذکور در خصوص این مسئله که زنی مهریه‌اش وافی به حج است، ولی احتمال دارد بعد از صرف مهریه در حج، شوهر او را طلاق دهد، در این صورت زن چه تکلیفی دارد؟ گفته‌اند: در فرض سؤال که مهریه وافی به مخارج حج باشد زن مستطیع است و واجب است مهریهٔ خود را صرف حج کند و مجرد احتمال طلاق باعث عدم‌وجوب حج نیست، بلکه اگر صرف مهریه در حج سبب مختل‌شدن زندگی او شود، حج بر او واجب نیست.[۳]

برخی دیگر از فقها با ملاک قراردادن عدم‌وقوع مالک در حرج و مشقت برای صدق عنوان استطاعت، به تبیین جوانب بحث و تحلیل مسئلهٔ محل تحقیق پرداخته و گفته‌اند: خیار شرط‌شده گاهی همانند بیع الشرط مانع از بیع عین مال مورد معامله است، در این صورت متعارف آن است که بایع، عین را با این شرط که پس از مدتی به او برگردانده شود تسلیم مشتری می‌کند، لذا حالت مذکور خارج از محل نزاع است؛ زیرا چیزی را که بایستی برای حج صرف کند، به‌سبب عدم‌جواز بیع عین، مالک نشده است. اما گاهی خیار شرط‌شده مانع از بیع عین نیست؛ حال اگر خیار را از حقوق متعلق به عین در نظر بگیریم (یعنی داشتن حق استرجاع عین برای ذوالخیار)، این امر مانع از تحقق استطاعت خواهد بود؛ زیرا او هرچند مالک عین است، اما مالکیت او به‌دلیل تعلق حق غیر، طلق نیست؛ لذا عبارت «له ما یحج به» عرفاً صدق نخواهد کرد. اما اگر خیار را از حقوق متعلق به عقد در نظر بگیریم، در این صورت نیز اگر فرد بداند که در صورت فسخ می‌تواند بدون هیچ مشقتی مال را به بایع ادا کند، بدون هیچ بحثی او مستطیع است، اما اگر بداند که در صورت فسخ به‌دلیل عدم‌کفایت اموال او، در قبال ثمنِ خواسته‌شده در مشقت می‌افتد، چنین فردی ازنظرِ عرف مستطیع نیست.[٤]

---

۱. صافی گلپایگانی، فقه الحج، ۱۷۸/۱تا۱۷۹.

۲. شروط شرعی ازنظرِ مقایسهٔ زمان وجود آن‌ها نسبت به زمان وجود مشروط بر سه قسم تقسیم‌شدنی است: ۱. شروطی که لازم است در وجود خود بر مشروط، تقدم زمانی داشته باشند؛ مانند عمل وضو و غسل و تیمم که باید مقدم بر صلاة باشد. ۲. شروطی که بایستی هم‌زمان و مقارن با مشروط وجود داشته باشند؛ مانند رو به قبله‌بودن و داشتن طهارت لباس و ستر عورت که باید مقارن و هم‌زمان با صلاة باشند. ۳. شروطی که باید پس از انجام مشروط به وجود آیند، در لسان فقها از این نوع شروط به شروط متأخر تعبیر شده است؛ مانند شرط‌بودن غسل شب آینده برای صحت روزهٔ زن مستحاضه، چنان‌که بر اساس قول برخی از فقها روزهٔ روز ماه رمضان بر زنی که مبتلا به استحاضهٔ کثیره است، واجب است و صحت آن مشروط به غسل در شب آینده است (به‌نحو شرط متأخر)، همچنین صحت بیع فضولی مشروط به اجازهٔ بعدی مالک است (مظفر، اصول الفقه، ۳۳۳/۲تا۳۳۴).

۳. صافی گلپایگانی، استفتائات حج، ۲۱.

٤. روحانی، المرتقی إلی الفقه الأرقی: کتاب الحج، ۹۸/۱.

برخی از فقها در ایراد بر ملاک مطرح‌شده و استدلال مذکور گفته‌اند: مفروض بحث این است که مالک، متمکن از ادای بدل نباشد و مال او منحصر به مورد مصالحه باشد و در غیر این صورت، به‌سبب داشتن آن مال (که در صورت فسخ ادا می‌کند) مستطیع محسوب می‌شده است.[۱] به عبارتی واضح‌تر، بحث ما مربوط به جایی است که فردی بر مالی به‌نحو متزلزل مالکیت پیدا کرده است که به‌واسطهٔ داشتن آن مال عنوان مستطیع بر او صدق می‌کند و در صورت زوال مالکیت او بر آن مال، او مستطیع نیست. بنابراین، تفصیل مطرح‌شده وجهی ندارد یا اینکه بایستی بگوییم تفصیل مذکور، عدم‌کفایت ملک متزلزل برای تحقق عنوان استطاعت را به بیان دیگری مطرح کرده است.

۳. ۸. تردید و توقف در مسئله

برخی از فقها صرفاً به بیان دو وجه در مسئله اکتفا کرده و قولی را اختیار نکرده‌اند، با این بیان که ایشان معتقدند: دو وجه در مسئله وجود دارد: از یک نظر می‌توان گفت که عنوان استطاعت محقق است؛ چراکه مالک بالفعل مئونهٔ گزاردن حج را داراست و هیچ مانعی برای صرف آن در حج وجود ندارد، به‌دلیل اینکه مالک اطمینان به عدم‌فسخ صاحب خیار دارد. از سوی دیگر می‌توان گفت که هرچند شخص، مالکِ مقدار مالی که برای گزاردن حج لازم است را دارا شده است، ولی حق غیر نیز به آن تعلق گرفته و سبب تزلزل ملکیت شده است؛ ازاین‌رو، چون مالک در صرف آن برای انجام حج تام‌الاختیار نیست، پس عنوان مستطیع بر او صدق نمی‌کند.[۲]

به‌نظر می‌رسد تردید در مسئله فاقد وجه است؛ چراکه با دقت در عبارات ایشان ملاحظه می‌شود که ایشان دو نکته را در مسئله لحاظ کرده‌اند که درنهایت، آن دو امر به دیگر اقوال مطرح‌شده بازگشت دارد: ۱. مالک بایستی اطمینان به عدم‌فسخ ذوالخیار داشته باشد تا عنوان مستطیع بر او صدق کند که ملاک‌بودن این امر در قول سوم تبیین شد؛ ۲. تعلق حق غیر، مانع صرف مال برای انجام حج و تحقق عنوان استطاعت است که این امر نیز به مدخلیت عدم‌جواز تصرف مالک در ملک متزلزل در صدق عنوان استطاعت بر می گردد که در تبیین قول پنجم بدان پرداخته شد.

۴. تحلیل و بررسی

پس از تتبع در متون فقهی و بیان آرای فقها و ادلهٔ ایشان، در تحلیل مسئلهٔ محل بحث می‌گوییم: مبتنی ساختن حکم مسئلهٔ تحقیق بر جواز تصرفات مالک، یعنی اینکه گفته شود در صورت مجازبودن مالک بر

---

۱. فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة: الحج، ۱/۱۶۱.

۲. تجلیل تبریزی، التعلیقة الإستدلالیة علی تحریر الوسیلة، ۳۲۱.

تصرف در مال خود، عنوان مستطیع بر او صدق می‌کند و در غیر این صورت او مستطیع نیست؛ تام و کامل به نظر نمی‌رسد. به عبارتی، اینکه مالک مجاز بر تصرف در مال خود باشد، شرطی لازم و ضروری برای تحقق عنوان استطاعت مالی و وجوب حج است، بلکه نکتهٔ مهم و اساسی این است که آیا صرف مجازبودن مالک به تصرف در مال خود برای تحقق عنوان استطاعت مالی کافی نیز است یا افزون بر آن، امر دیگری نیز شرط است؟ به نظر می‌رسد باتوجه‌به سمحه و سهله‌بودن احکام دین مقدس اسلام خصوصاً در باب عبادات و باتوجه‌به ادلهٔ خاص باب حج در وجوب حج بر شخص مستطیع، در مواردی که تصرف مالک مستلزم ضمان و تدارک است و به‌تعبیر برخی از فقها صرف آن مال در حج، سبب عسروحرج مالک در هنگام ادای بدل می‌شود، علم به عدم‌ایجاد موجب ضمان و عسروحرج از طرف صاحب حق بر ذمهٔ مالک نیز شرط است و صرف اطمینان به عدم‌تحقق سبب ضمان از سوی او کافی نیست؛ چراکه مسئلهٔ محل بحث، نظیر قرض‌کردن و گرفتن وام برای انجام حج است که ازنظر فقها بر قرض‌گیرنده که به مقدار مؤونهٔ حج مال ندارد، عنوان مستطیع صادق نیست و حجة الإسلام به شمار نمی‌رود،[1] مگر آنکه وقت پرداخت قرض آن‌قدر دور باشد که اصلًا عقلاً به آن توجه نکنند که در این صورت حج بر او واجب خواهد بود.[2] بنابراین در مصادیقی از ملک متزلزل که مالک مجاز به تصرف در مال خود نیست، مانند راهن در خصوص مال مورد رهن یا زوجه در خصوص تمام مهر قبل از تحقق عوامل استقرار مالکیت آن، در صورت قول به عدم‌جواز تصرفات مالک در این دو مورد، شرط لازم برای تحقق عنوان استطاعت وجود ندارد و در مصادیقی که مالک مجاز به تصرف است؛ مانند «من علیه الخیار» در زمان خیار، علم به عدم‌تحقق سبب ضمان نیز برای حصول عنوان استطاعت لازم و ضروری است.

با مطالبی که بیان شد حکم مسئله در مواردی که تزلزل ملکیت با تصرف مالک از بین می‌رود و مستقر می‌شود نیز روشن می‌شود؛ چراکه در این گونه موارد مالک، مجازِ به انواع تصرفات در مال خود است و به صرف تصرف او مالکیتش مستقر می‌شود و امکان زوال مالکیت او به‌سبب رجوع مالک سابق وجود نخواهد داشت، درنتیجه استطاعت مالی محقق می‌شود، مگر اینکه قبل از تصرف او مالک سابق رجوع کند که در این صورت به‌دلیل زوال مالکیت، عدم‌استطاعت کشف می‌شود، چنان‌که در صورت تلف مال این گونه است.

نتیجه‌گیری

پس از تحلیل و بررسی ادله و آرای فقها، نتایج زیر حاصل شد:

---

۱ صافی گلپایگانی، استفتائات حج، ۱٤.

۲. فلاح‌زاده، مناسك حج ويژه بانوان، ۱۵

ملک متزلزل قسمی از اقسام ملکیت است که در مقابل ملک مستقر قرار دارد و باتوجه‌به مختلف‌بودن آثار و احکام مترتب بر آن‌ها، مفهوم ملک متزلزل متفاوت از ملک مستقر است.

تحقق عنوان استطاعت مالی معتبر در وجوب حج با حصول ملکیت متزلزل، یکی از مسائل چالشی در بحث ملک متزلزل است که در این پژوهش بدان پرداخته شد و پس از بررسی آرای فقها و تحلیل ادلهٔ موجود می‌توان اذعان داشت که حکم مسئله در اقسام مختلف ملک متزلزل به‌صورت زیر منتج شد:

در اقسامی از ملک متزلزل که مالک مجاز به انواع تصرفات در آن است و به‌واسطهٔ تصرف او مالکیتش مستقر می‌شود، بدون تردید عنوان مستطیع مالی بر او صادق است و حج نیز از این نظر بر او واجب می‌شود.

در اقسامی از ملک متزلزل که مالک به‌دلیل تعلق حق غیر، مجاز به انواع تصرفات در ملک خود نیست، عنوان استطاعت بر او صدق نمی‌کند؛ ازاین‌رو، حج نیز بر او واجب نمی‌شود و در اقسامی از ملک متزلزل که مالک مجاز به انواع تصرفات در ملک خود است، صرف مجازبودن او برای انجام تصرف در تحقق عنوان استطاعت کافی نیست، بلکه افزون بر آن لازم است که عدم‌ایجاد سبب ضمان و تدارک بر ذمهٔ مالک از سوی صاحب حق نیز معلوم باشد؛ یعنی مالک علاوه بر مجازبودن به انجام انواع تصرف در مال خود بایستی بر عدم‌فسخ ذوالخیار نیز علم داشته باشد تا مستطیع‌بودن او محقق شود.

منابع

قرآن کریم

ابن‌ادریس، محمدبن‌احمد. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی. قم: نشر اسلامی. چاپ‌چهارم، ۱۴۱۸ق.

ابن‌براج، عبدالعزیزبن‌نحریر. المهذب. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۶ق.

اراکی، محمدعلی. کتاب البیع. قم: مؤسسهٔ در راه حق. چاپ‌اول، ۱۴۱۵ق.

اشتهاردی، علی‌پناه. مدارک العروة. تهران: دار الأسوة. چاپ‌اول، ۱۴۱۷ق.

اصفهانی، محمدحسین. حاشیهٔ کتاب المکاسب. قم: انوار الهدی. چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.

امامی خوانساری، محمد. الحاشیة الأولی علی المکاسب. بی‌جا: بی‌نا. بی‌تا.

انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین. کتاب المکاسب. قم: کنگرهٔ جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری. چاپ‌اول، ۱٤۱٥ق.

ایروانی، علی. حاشیة المکاسب. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۶ق.

آملی، محمدتقی. مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی. تهران: انتشارات مؤلف. چاپ‌اول، ۱۳۸۰ق.

بجنوردی، حسن. القواعد الفقهیة. محقق: مهدی مهریزی، محمدحسین درایتی. قم: الهادی. چاپ‌اول، ۱۴۱۹ق.
بحرانی، یوسف‌بن‌احمد. الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهرة. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۰۵ق.
تجلیل تبریزی، ابوطالب. التعلیقة الاستدلالیة علی تحریر الوسیلة. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره). چاپ‌اول، ۱۴۲۱ق.
تبریزی، جواد. التهذیب فی مناسك العمرة و الحج. قم: دار التفسیر. چاپ‌اول، ۱۴۲۳ق.
جزائری، محمدجعفر. هدی الطالب فی شرح المکاسب. قم: مؤسسهٔ دار الکتاب. چاپ‌اول، ۱۴۱۶ق.
حر عاملی، محمدبن‌حسن. تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة. قم: آل‌البیت(ع). چاپ‌اول، ۱۴۰۹ق.
حسینی شاهرودی. سیدمحمودبن‌علی. کتاب الحج. قم: انصاریان. چاپ‌اول، ۱۴۰۲ق.
حکیم، محسن. مستمسك العروة الوثقی. قم: دار التفسیر. چاپ‌اول، ۱۴۱۶ق.
__________. نهج الفقاهة. قم: انتشارات ۲۲بهمن. چاپ‌اول، بی‌تا.
خمینی، روح‌الله. العروة الوثقی مع تعالیق الإمام الخمینی. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره). چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
__________. تحریر الوسیلة. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ‌اول، بی‌تا.
__________. کتاب البیع. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره). چاپ‌اول، ۱۴۲۱ق.
خمینی، سیدمصطفی. کتاب البیع. تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره). چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.
خوئی، سیدابوالقاسم. فقه الحج. قم: مؤسسهٔ حضرت معصومه(س). چاپ‌دوم، ۱۴۲۳ق.
__________. مصباح الفقاهة. مقرر: محمدعلی توحیدی. بی‌جا: بی‌نا. بی‌تا.
__________. مناسك الحج. قم: چاپخانهٔ مهر. چاپ‌یازدهم، ۱۴۱۱ق.
__________. موسوعة الإمام الخوئی. مقرر: جمعی از بزرگان و اساتید. قم: مؤسسهٔ احیاء آثار امام خوئی. چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.
رشتی، حبیب‌الله‌بن‌محمدعلی. کتاب الإجارة. بی‌جا: بی‌نا. چاپ‌اول، ۱۳۱۱ق.
روحانی، محمد. المرتقی إلی الفقه الأرقی: کتاب الحج. تهران: مؤسسة الجلیل للتحقیقات الثقافیة. چاپ‌اول، ۱۴۱۹ق.
روحانی، سیدمحمدصادق. فقه الصادق(علیه السلام)، قم: دار الکتاب. چاپ‌سوم، ۱۴۱۳ق.
__________. منهاج الفقاهة. قم: انوار الهدی. چاپ‌پنجم، ۱۴۲۹ق.
سبزواری، عبدالأعلی. مهذب الأحکام. قم: المنار. چاپ‌چهارم، ۱۴۱۳ق.
سند، محمد. سند العروة الوثقی: کتاب الحج. بیروت: ام القری. چاپ‌اول، ۱۴۲۳ق.

شهیدی تبریزی، میرفتاح. هدایة الطالب إلی أسرار المکاسب. تبریز: چاپخانۀ اطلاعات. چاپ‌اول، ۱۳۷۵ق.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة. قم: کتاب‌فروشی داوری. چاپ‌اول، ۱۴۱۰ق.

صاحب‌جواهر، محمدحسن‌بن‌باقر. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار إحیاء التراث العربی. چاپ هفتم، ۱۴۰۴ق.

صافی گلپایگانی، لطف‌الله. استفتائات حج: هزار مسئله. قم: انتشارات حضرت معصومه(س). چاپ‌اول، ۱۴۲۲ق.

طباطبایی یزدی، محمدکاظم. العروة الوثقی: المحشی. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌اول، ۱۴۱۹ق.

ـــــــــــــــــــ. العروة الوثقی. بیروت: اعلمی. چاپ‌دوم، ١٤٠٩ق.

ـــــــــــــــــــ. حاشیة المکاسب. قم: اسماعیلیان. چاپ‌دوم، ١٤٢١ق.

طباطبایی قمی، سیدحسن. کتاب الحج. قم: باقری. چاپ‌اول، ۱۴۱۵ق.

طباطبایی، علی‌بن‌محمد. ریاض المسائل. قم: آل‌البیت(ع). چاپ‌اول، ۱۴۱۸ق.

طریحی، فخرالدین‌بن‌محمد. مجمع البحرین. تهران: کتاب‌فروشی مرتضوی. چاپ‌سوم، ۱۴۱۶ق.

طوسی، محمدبن‌حسن. المبسوط فی فقه الإمامیة. تهران: المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة. چاپ‌سوم، ۱۳۸۷ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. منتهی المطلب فی تحقیق المذهب. مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة. چاپ‌اول، ۱۴۱۲ق.

فاضل لنکرانی، محمد. العروة الوثقی مع تعلیقات الفاضل. قم: مرکز فقهی ائمۀ اطهار(ع). چاپ‌اول، بی‌تا.

ـــــــــــــــــــ. ایضاح الکفایة. قم: نوح. چاپ‌اول، ۱۳۸۵.

ـــــــــــــــــــ. تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة: الحج. بیروت: دار التعارف. چاپ‌دوم، ۱۴۱۸ق.

فلاح‌زاده، محمدحسین. مناسک حج ویژۀ بانوان. قم: مشعر. چاپ‌دوازدهم، ۱۴۲۸ ق.

فیاض کابلی، محمداسحاق. تعالیق مبسوطة علی العروة الوثقی. قم: محلاتی. چاپ‌اول، بی‌تا.

فیض کاشانی، محمدبن‌شاه‌مرتضی. مفاتیح الشرائع. قم: کتابخانۀ آیت‌الله مرعشی نجفی(ره). چاپ‌اول، بی‌تا.

محقق حلی، جعفربن‌حسن. شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام. قم: اسماعیلیان. چاپ‌دوم، ۱۴۰۸ق.

محقق کرکی، علی‌بن‌حسین. جامع المقاصد في شرح القواعد. قم: آل‌البیت(ع). چاپ‌دوم، ۱۴۱۴ق.

محمدی، علی. شرح کفایة الأصول. قم: انتشارات امام حسن‌بن‌علی(ع). چاپ‌اول، ۱۳۸۵.

مدنی کاشانی، رضا. براهین الحج للفقهاء و الحجج. کاشان: مدرسۀ علمیۀ آیت‌الله مدنی کاشانی. چاپ‌سوم، ۱۴۱۱ق.

مشکینی، علی. مصطلحات الفقه. بی‌جا: بی‌نا. بی‌تا.

مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. قم: مؤسسۀ نشر اسلامی. چاپ‌پنجم، ۱۴۳۰ق.

مقدس اردبیلی، احمدبن‌محمد. مجمع الفائدة و البرهان في شرح إرشاد الأذهان. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ اول، ۱۴۰۳ق.

میلانی، محمدهادی. محاضرات في فقه الامامية: كتاب البيع. مشهد: مؤسسهٔ چاپ و نشر دانشگاه فردوسی. چاپ‌اول، ۱۳۹۵ق.

نائینی، محمدحسین. المكاسب و البيع. به‌قلم: محمدتقی آملی. قم: دفتر انتشارات اسلامی. چاپ‌اول، ۱٤۱۳ق.

نجفی دولت آبادی، محمدحسین. شرح كفاية الأصول. قم: چاپخانهٔ علمیه. بی‌تا.

همدانی، رضابن‌محمدهادی. حاشية كتاب المكاسب. قم: مؤلف. چاپ‌اول، ۱۴۲۰ق.